

ثبات و عدم تغییر احکام (حلال محمد...) که شاید موهوم معدود خواهند بود، چگونه می توانند با شرایط بسیار پیچیده و متحول تطبیق کنند، به صورتی که جامعه بشری، خلأ قانونگذاری نداشته باشد و بتوان مدعی شد که همه قوانین، از وحی گرفته شده و وحی توان پاسخگویی به تمام نیازمندیهای بشر را در بعد قانونگذاری دارد.

بر همین اساس، در ایامی که اختلاف سلیقه و تلقی مختلف مسئولین نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران تطبیق قوانین و احکام اسلامی بر شرایط موجود، و نیز دو جریان به عنوان فقه سنتی و فقه پویا در رابطه با نوع نگرش به فقه و تفقه، مطرح بود، حضرت امام خمینی (ره) به عنوان رهبر و پیشرو این حرکت مقدس و برای حل این معضله که بالطبع اثرات مختلف و متفاوتی در سطح قانونگذاری و اجرا به جای می گذاشت، با تأکید بر فقه سنتی و روش «جوهری»، مسأله زمان و مکان و تأثیرات این دو عنصر در اجتهاد را به عنوان دو عامل تعیین کننده در اجتهاد معرفی کردند؛ به نحوی که بدون توجه به این دو عنصر، نمی توان مجتهد زمان خویش بود، گرچه بر تمام علوم حوزوی تسلط کامل وجود داشته باشد. نقش زمان و مکان در اجتهاد را می توان از ابعاد مختلف مدنظر داشت و بدان پرداخت. اما موضوع نوشتار حاضر، نقش این دو عنصر در موضوعات احکام است که سعی می شود بحث از محدوده موضوع خارج نشود اما بالطبع با توجه به ارتباط مباحث با یکدیگر و بدون توجه به مباحث پیش فرض و اصول موضوعه به اصل موضوع نمی توان پرداخت قبل از شروع بحث تحت دو عنوان به این مباحث مقدماتی پرداخته و بعد وارد بحث اصلی می شویم.

کلیات

۱. بن بستها

تاریخ بشر، شاهد حرکت‌های عظیم فکری الهی و غیر الهی بوده است که در مسیر تکاملی خویش دچار مشکل و بن بست‌ها و گاهی برگشت و ارتداد و نهایتاً محو و نابودی شده اند. این مشکلهای بن بست‌ها را می توان در سه حوزه بررسی کرد: شریعت، اجرا و کار اجرایی و تلقی و تحمل توده ها.

شریعت

مراد از شریعت، مجموعه اصول و موازینی است که در آن مکتب و مذهب، به عنوان راه‌هایی برای رسیدن به اهداف مورد نظر است. گاهی مذهب از درون پوک می شود و خلأ قانونگذاری دارد؛ بدین معنا که قادر به پاسخگویی نیازها و تطبیق خود با شرایط حاکم بر بشر نیست. اینجاست که بن بست یک مکتب شروع می شود؛ بن بست در تشریح و در قانونگذاری.

زمان و مکان و

تحول موضوعات احکام

سیدعباس لاجوردی قمی

گسترش و پیچیدگی روابط انسان در حوزه های مختلف و طرح اسلام و فقه اسلامی در متن جامعه و انتظار پاسخگویی به نیازمندیهای انسان امروز با تمام مشکلات روحی، روانی و معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی او، از عواملی است که نگرش عمیقتر به مبانی و چگونگی طرح مسائل فقهی به گونه ای که جوابگوی این نیازمندیها همراه با تحلیل و ربط بین نظامات اسلامی (نظام معرفتی، تربیتی، اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی) باشد را می طلبد.

با عینیت یافتن احکام اسلام در عرصه اجرا و طرح، اسلام به عنوان یگانه راه برای عهده داری و سرپرستی جوامع اسلامی و انسانی از یک سو، و سرعت تحول اوضاع و شرایط خارجی از طرف دیگر، سبب مطرح شدن این سؤال شد که فقه اسلامی با چه روشی توان پاسخگویی و تطبیق با این همه تحول را خواهد داشت؟

هرگاه اهداف، عالی باشند اما برای رسیدن به این اهداف عالی، کادر اجرایی قوی و هماهنگ با این اهداف تربیت نشده باشند، بالطبع حرکت ناتمام می ماند و به اهداف مورد نظر نمی رسد.

اینکه می بینیم، گاهی اولیا و احکام خدا مظلوم و متزوی قرار می گیرند، به دلیل عدم کارایی این احکام و ناقص بودن آنها نیست تا بخواهیم از خود ماهه بگذاریم و دین خدا را رنگ کنیم که مردم پسند شود، و با بهانه های مختلف دست از حکم خدا برداریم، تا با خواست مردم هماهنگ شود. برای مثال، می بینیم حضرت مجتبی (ع) - که نه فقط حفظ حکومت بر ایشان واجب بود، بلکه به دست آوردن آن حتی تا سرحد شهادت هم در مواردی واجب می شود - وقتی نیروهای اجرایی او ضعیف می شوند، و به دیگری روی می آورند و در حقیقت، کفر و نفاق را بر ولایت ترجیح می دهند، از حکومت دست می شوی و به تربیت نیروها و هدایت مردم می پردازد. زیرا در مکتب تشیع حکومت وسیله ای است برای هدایت مردم و تحقق آرمانهای مقدس و الهی، نه اینکه حکومت هدف باشد تا با زیر پا گذاشتن همه ارزشها، در صدد حفظ آن برآیند، که دیگر این حکومت ارزش نیست، بلکه ضد ارزش است.

کرد.

وجود مشکل از ناحیه تلقی و تحمل توده ها

اما گاهی مکتب کامل است، و رهبر شایسته، و نیروها هماهنگ، اما تلقی مردم و تحمل مردم کم است؛ مکتب، آرمانهایی دارد که مردم تحمل آن را ندارند. رهبر به راهی می رود که مکتب می خواهد، اما مردم خواستار احکامی هستند که خودشان می خواهند. به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع) در روزهای اول خلافتش: «... لیس امری و امرکم واحد، انکم دعوتونی لانفسکم و انا اذعوکم الی الله». [نهج البلاغه/خ/۹۳]

درست است که مردم با شور و عشق و ایمان شروع کرده اند، اما در راه، گردنه های بسیاری است که گذر از آن ایمان، ایثار و مجاهدت فراوانی می طلبد. در چنین وضعی، نمی توان با مراعات هواها و خواسته های این توده آفت زده، احکام را به آسانی و بدون مشکل پیاده کرد. و از طرفی نمی توان دست از اهداف برداشت. یا به سخن، تحریف و تبدیل احکام پرداخت. این نسخ، یک بن بست است که می بایست در نظام معرفتی و نظام تربیتی و بالطبع نظام اخلاقی از آن صحبت کرد و به این مشکل پرداخت.

از سوی دیگر، نمی توان با «تحمیل» حرکت کرد، که این با اهداف تربیتی مکتب منافات دارد. زیرا مکتب خواسته است که مردم خودشان به ارتقای وجودی برسند و با اعمالشان نزدیکان ترقی را طی کنند: «لیقوم الناس بالقسط». و از سوی دیگر نمی توان از اهداف مکتب دست کشید و احکام اسلامی را با ذوق و خواسته های دنیایی و محدود این افراد ضعیف، هم رنگ

العروة الوثقی

تالیف

العلامة الفقیه

الشیخ محمد کاظم الخراسانی البرزوی قدس سره

وعلیها

تعلیقات لاشرف مراجع العصر وزعماء الشیعة الامامية

مع الله السالین بطول مقامهم

الله

در التکلیف الایمانیة

کتبه: علی محمد الخراسانی

غرض این نیست که هر وقت صحبت از زمان و مکان و یا تطبیق اصول و اهداف با شرایط می شود، وحشت بدعت و ارتداد داشته باشیم، و سردرگم و دست و چشم بسته حرکت کنیم و قابلیت انتطاف را از دست بدهیم. بلکه باید مشکلات را دسته بندی کرد و در این ورطه خطرناک کاملاً مراقب حفظ اصول و حیاتی باشیم که مبادا برای حفظ خود و یا تألیف قلوب دیگران، از اصول و مبانی خود دست کشیم.

۲. اصول موضوعه

سخن از حکم خدا برای بشر است و حرف نهایی این است که: «ان الحکم الا لله» (تائیدنگذاری منحصر از آن اوست) و از هیچ منبع و مرجعی جز الله، و از هیچ دین و مراسمی جز اسلام پذیرفته نیست: «من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» [آل عمران/۸۵] و «ان الدین عندالله الاسلام». [آل عمران/۱۹]

قبل از شروع بحث درباره نقش زمان و مکان در تحول موضوعات و نیز نقش آن در تحول و دگرگونی احکام، به بیان اصولی به عنوان اصول موضوعه و پیش فرض می پردازیم:

اصل اول: ضرورت دین

اگر در میابحت معرفتی، دین را برای بشر ضروری دانستیم و گفتیم که دین تنها راه نجات است، و وحی را یگانه منبع قانونگذاری تلقی کردیم و غریزه، عادت، عرف، عقل و عقلا را به عنوان منابع قانونگذاری نپذیرفتیم، و انسان را نه در

الحجة البالغة

للحجة البالغة

في فتح المذاهب المختلفة الزائفة

لوقته :

العالم الرباني والفقير الصمداني ذي النفس القسبة والملكة الاجتهادية

القدوسية عمدة العلماء العظام ونعمة المجتهدين العظام

الشيخ علي بن فضل الله الحائري المازندراني (ره)

ربيع الثاني ١٣٨٧

المطبعة الغيلية بقم

محدوده دنیا، که در وسعت آخرت مدنظر داشتیم و انسان را در مسیری بی نهایت نگاه کردیم، خواه ناخواه از حصار قانونگذاریهای محدود فراتر می رویم و چشم به آسمان می دوزیم که او چه می خواهد و چه می فرستد، و برای چنین انسانی چه اعتباراتی را مدنظر داشته است؟

در این صورت، دیگر نمی توان در قانونگذاری الهی، به عرف، عادت، عقل و عقلا رجوع کرد. زیرا عقیم بودن این منابع قانونگذاری، آشکار شده است. بر همین اساس، درستتر آن است که به وحی روی آوریم و منتظر وحی شویم، مگر اینکه خود وحی در مواردی به عنوان مرجع و پایه صورت امضا و تأیید، حکمی از احکام این منابع را بپذیرد.

اصل دوم: دین کامل

از مفاد اصل اول مشخص می شود که دین، مدعی کمال نیز هست. چون نمی تواند در بیان احکام و هدایت انسانها متکی به غیر موازین خود باشد.

اصل سوم: جامعیت دین

مراد از جامعیت، گسترش و شمول احکام، در جمیع شؤون حیات بشر است، به صورتی که در دین «منطقه فراغ» وجود ندارد، به گونه ای که دین، شامل آن نشود و آن را فراتر نگرفته باشد. در حقیقت انسان در تمام روابط خود، ضابطه الهی می خواهد که حکم الهی متکفل بیان این ضابطه است: «عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) فی حدیث قال: ان عندنا الجامعه، قلت: و ما الجامعه؟ قال: صحیفة فیها کل حلال و حرام و کل شیء یحتاج الیه الناس حتی الارش فی الخدش...».

[حرعاملی، وسائل، ج ۱۹، ۲۷۱؛ کلینی، اصول، ج ۹، ۲۳۸]

در این صورت، جایی برای تقسیم احکام به عبادی و غیر عبادی نمی ماند. به این عنوان که، حلال و حرام شارع در محدوده عبادات است و در غیر عبادات، شارع یا سکوت کرده و یا به غیر واگذار کرده است. در هر حال، احکام تمام «ما یحتاج الیه الناس» را در بر می گیرد، و به لحاظ وجوب لطف، بر شارع حکیم واجب است که هم حکم را جعل کند و هم این حکم را به مکلف برساند و او را از تحیر خارج سازد.

اصل چهارم: اجتهاد و تفاوت آن بین اهل سنت و شیعه

مرحوم کاشف الغطاء در مقاله «الاجتهاد فی الشریعة بین السنة و الشیعه» چنین بیان می کند: خداوند در هر واقعه، حکمی دارد: «ان الله فی کل واقعه حکماً حتی الارش فی الخدش» و شارع، اصول کلی را بیان کرده است، و برای بدست آوردن این

احکام جزئی که تعبیر به واقعه شده است، نیازمندیم به اجتهاد، که رد فروع بر اصول می باشد. این ضرورت در اجتهاد فقط به خاطر نیاز مردم نیست، بلکه طبیعت شریعت اقتضای چنین امری دارد.

ایشان در ادامه توضیح می دهند: همراه با قرآن و سنت - که دو رکن اساسی شریعت هستند - باب اجتهاد مفتوح است. زیرا اصحاب در فهم نصوص و سنت، حسب اختلاف افهام و درجات وجودیشان مختلف است: «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها».

هر انسانی به مقدار ظرفیت وجودی خویش از آن هدایت قرآن و سنت بهره مند می شود. پس، حتی عند الحضور و شرف الحضور، «نیاز به اجتهاد» امری است محرز و مسلم.

پس اجتهاد، عامل تحرك و پویایی فقه خواهد بود، و با پذیرش اجتهاد به عنوان یک امر ضروری و محرز، دو عنصر زمان و مکان به عنوان عناصر مؤثر در اجتهاد به صورت کلی پذیرفته شده است. اما تفاوت اجتهاد بین اهل سنت و شیعه بدین گونه است که طبق عقیده شیعه، اصول احکام بتمامه و کماله مطرح شده است، و این اصول هم به ما رسیده زیرا روایات متعدد و کثیری داریم که: «علینا القاء الأصول و علیکم

التفریع» [ر.ک: کلینی، ج ۱، ۵۹۶۷؛ امین، احیان، ج ۱، ۳۸۵-۳۸۷]

بنابراین، بر ائمه معصومین (ع)، القای اصول واجب است. این القا، فقط به صورت بیان صرف نیست، بلکه «بیان و اصل» است به جمیع مکلفین در هر عصر و مکانی، و وظیفه علما تفریع است، یعنی تطبیق فروع بر اصول.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُسْتَسْتَسَكُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى

تألیف

عبد صبره، آية الله العظمى

المستشرق والمفسر

عبد سرور

الجزء التاسع

وإثر

امامه الزمان العظمى

مسعود - لبنان

شیعه با توجه به منبع قانونگذاری مطمئن - که مصون از خطاست (عصمت) - با طرح اصول از طرف این منبع، هم قداست الهی خود را حفظ کرده و هم با طرح اجتهاد، به عنوان تفریع، اصل پویایی و تحرک فقه، تطبیق و هماهنگی آن با نیاز مندبها را ملحوظ داشته است.

اما اهل سنت، با پذیرش اجتهاد به عنوان یک نیروی محرکه شریعت اسلامی، آنچنان دایره آن را وسعت داده اند که اجتهاد را همانند نصوص قرآن و احکام نبوی تلقی می کنند، و گاهی «اجتهاد فی مقابل النص» را هم تجویز می نمایند و این اجتهاد را «اجتهاد مطلق»، در مقابل اجتهاد علمای شیعه «اجتهاد مقید» می دانند.

زمان و مکان و تحول موضوعات احکام برای مشخص شدن نحوه دخالت زمان و مکان در تحول موضوعات - که به تبع آن حکم نیز دگرگون می شود - لازم است تعریفی از موضوع، متعلق و حکم داشته باشیم، تا بتوانیم نحوه ارتباط و تأثیر و تأثر هر کدام را مشخص کنیم.

۱. موضوع و متعلق

مرحوم شهید صدر، در تعریف موضوع گفته است: «موضوع الحكم، مجموع الأشياء التي تتوقف عليها فعلية الحكم المجمعول، فوجود المكلف المستطيع يكون موضوعاً لوجوب الحج» [صدر، دروس، ج ۱، ۱۵۸۰] (مجموعه چیزهایی که فعلیت حکم مجعول بر آنها توقف دارد، موضوع حکم است یعنی وجوب حج زمانی فعلی می شود که مکلف مستطیع در خارج وجود پیدا کنند). بنابراین، قبل از تحقق موضوع، حکم «فعلی» نیست؛ اگرچه در مقام جعل، وجود اعتباری دارد.

«اما متعلق هذا الوجوب، محض الفعل الذي يؤديه المكلف نتيجة لتوجه الوجوب اليه و هو الحج في هذا المثال» (اما متعلق این وجوب، فعلی است که مکلف انجام می دهد به خاطر وجوبی که به آن تعلق پیدا کرده که در مثال فوق، حج متعلق وجوب است). وجود حکم مترقیف است بر وجود موضوع و وجوب حکم سبب است بر ایجاد متعلق، و داعی مکلف است که متعلق را انجام می دهد. پس حکم، «داع الی الموضوع» نیست اما حکم داعی بر متعلق خودش هست.

۲. حکم و متعلق

با توجه به تعریف موضوع و متعلق و فرق بین آن دو و رابطه آنها با حکم، می توان رابطه حکم و مقدمات را هم توضیح داد. بدین صورت که مقدمات یا دخیلند در تحقق متعلق - مقدماتی که وجود متعلق، متوقف بر آنهاست - مثل سفر برای ادای حج، وضو برای نماز و مسلح شدن برای جهاد. و با آنکه در تسکوین و تحقق موضوع دخیل هستند - مقدمات

موضوع، مانند استطاعت برای وجوب حج. فرق بین این دو، به فرق بین موضوع و متعلق بر می گردد، نسبت به وجود و یا عدم حکم. بدین صورت که: قبل از مقدمات وجوب، وجوبی نیست، اما قبل از مقدمات واجب وجوب هست.

مقدمات وجوب، وجوب تحصیلی ندارند؛ یعنی واجب نیست که شخص، مستطیع شود تا وجوب حج برای او فعلی شود، اما مقدمات واجب که همان متعلق است، وجوب تحصیلی دارند.

به بیان دیگر، حکم دارای دو مقام است: مقام جعل و مقام مجعول که از مقام جعل به انشا، و از مقام مجعول به فعلیت هم تعبیری می شود. و به تعبیر حضرت امام خمینی (ره)، مقام قانونگذاری و مقام تنفیذ.

در مرحله اول، که مقام جعل و انشای حکم است، موضوع «مفروض الوجود» لحاظ می شود و بر این موضوع مفروض الوجود حکم عارض می شود. بنابراین، در مرحله جعل و فرض، موضوع موجود است به وجود فرضی نه واقعی و خارجی، و به دنبال آن حکم روی این موضوع مفروض الوجود می آید، اما متعلق فرض وجود نمی شود. بلکه ما به وسیله امر یا نهی، مأمور به فعل یا ترک آن می شویم.

اما در مرحله دوم حکم، که مرحله فعلیت حکم است، فعلیت این حکم که همان «داعویت فعلیه» است؛ یعنی زجر و بعث فعلی را همراه خواهد داشت، نه فقط اسکان داعویت - که در مرحله جعل بود - بلکه داعویت فعلیه این مرحله از حکم

موضوعی به موضوع دیگر - که این شبهه قابل دقت و بررسی است.

۴. تقلید در موضوعات

در خصوص موضوعات این مسئله مطرح است، که آیا در شناخت موضوع، تقلید جایز است؟ یعنی، احراز این موضوعات از شئون فقیه است یا آنکه هر مکلفی چنین شأنی دارد؟

وابسته است به فعلیت موضوع در خارج. و موضوع اگر در خارج فعلیت پیدا کرد - به تمام قیود و شرایط - حکم هم فعلی می شود. و این است که در اصول به عنوان یک اصلی مسلم، پذیرفته اند، که: «فعلیة کل حکم بتوقف علی فعلیة موضوع». وقتی حکم فعلی شد، یعنی از مکلف خواست که متعلق و جواب را در خارج محقق کند، این حکم داعی می شود به سوی متعلق. مثلاً اگر در خارج مستطیع پیدا شد، حکم «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» نسبت به او فعلی می شود. و از او می خواهد حج را - که متعلق این وجوب است - ایتان کند. در این صورت است که تحصیل و تحقق تمامی مقدمات متعلق، براساس فعلیت این حکم، واجب می شود. اما، اینکه موضوع قیود و اجزای آن را از کجا می فهمیم، و چه چیزی جزو مقدمات موضوع است و مرجع تشخیص این موارد کدام است، مسئله ای است که بعداً بدان می پردازیم.

۳. تقسیمات موضوع

موضوع می تواند به اعتبارات مختلف، تقسیمات مختلفی داشته باشد. مثلاً: به اعتبار اینکه آیا موضوع دارای حکم است یا نه، از موضوعات جمید است، یا اینکه موضوع، عرفی است یا از مخترعات شارع است، یا اینکه موضوع از موضوعات ثابت است یا متطور و متحول، می توان تقسیمات متفاوتی و ابیان کرد.

اما به نظر می رسد، اگر بخواهیم موضوعات را به نحوی تقسیم کنیم که تقریباً جامع و مانع باشد و تداخل اقسام در آن پیش نیاید، باید بدین صورت تقسیم بندی کنیم:

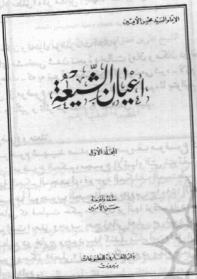
۱. موضوعات صرفه: مثل خمر که موضوع حرمت است یا نجاست.

۲. موضوعات مستنبطه شرعیه (مخترعات شارع): مثل نماز، روزه و زکات.

۳. موضوعات مستنبطه عرفیه: مثل الغناء، هو الصوت المطرب لا ما اشتمل علی التریج من غیر طرب.

۴. موضوعات مستنبطه لغویه: در دو قسمت اخیر، گاهی شارع حدودی وضع کرده است مثل بلوغ شرعی و مقدار کرب و گاهی هیچ تصرفی نکرده و حدودی تعیین نکرده است، مثل ارض جراحات.

۵. موضوعات مستحلشده: مقصود حوادث واقعه و رویدادهای نوظهور است. در این قسمت، این سؤال مطرح است که موضوعات مستحلشده و حوادث واقعه، مصادیق جدیدی از همان موضوعات هستند، یا آنکه موضوع جدیدی در مقابل موضوعات دیگر زاییده شده، که ممکن است در حکم با دیگر موضوعات مشابهت داشته باشد، یا سرایت حکم است از



مرحوم سید در عروه می گوید:

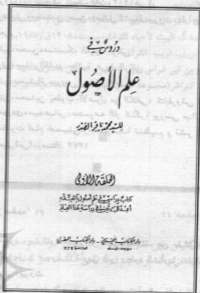
«محمل التقلید و مژده، هو الأحكام الفرعية العملية. فلا یجری فی اصول الدین ... ولا فی الموضوعات المستنبطه المرصیه او العنویة، ولا فی الموضوعات الصرفة ... واما الموضوعات المستنبطه الشرعیة - کالصلاة والصوم و نحوهما - فیحری التقلید فیها کالأحكام العملية».

مرحوم سید مثال می زند که اگر مقلد شک کند که فلان مایع، خمر است یا خل و مجتهد بگوید: «خمر است»، تقلید جایز نیست. ایشان، تقلید را تنها در موضوعات شرعی، که از مخترعات شارع است جاری می داند، و آن را از شئون مجتهد تلقی می کند.

حضرت آیت الله خوئی، تقلید را فقط در موضوعات صرفه جایز نمی داند و در دیگر موارد، واجب می دانند. ایشان استدلال می کنند که رجوع در موضوعات مستنبطه به

مجتهد، رجوع به احکام این موضوعات است و تقلید در این موارد تقلید در فروع خواهد بود. [عرفی، صاحب، ۶۷۴]

مرحوم آیت الله حکیم در مستمسک، بعد از بیان اینکه، موضوعات احکام دو قسم هستند: یا از مخترعات شارع هستند یا اینکه عرفی و لغوی، و در هر کدام از این قسم، یا مفهوم بذاته واضح است، و احتیاج به نظر و اجتهاد ندارد، یا آنکه محتاج به نظر و استدلال است، نظر می دهند که اگر از قسم اول باشد - که محتاج به نظر و اجتهاد نیست - نیازی به تقلید



در همین جا، این بحث مطرح است که اگر جریان عملی، نسبت به مناسبک و یا عبادات از رسول الله (ص) به ما نرسید یا متعارض بود، و در لسان ادله، فقط به اتیان فعلی به عنوان جزء و یا شرط امر شده بود، در این صورت، آیا می توان به عرف یا لغت رجوع کرد و مازاد از آن را برائت جاری کرد یا نه؟

اما در غیر مخترعات شارع اگر موضوعی در لسان ادله اخذ شود، مرجع تشخیص موضوع فهم عرفی از لغت خواهد بود. حتی در موضوعات صرفه نیز، می بایست به فهم عرفی از لغت مراجعه کرد، و چه بسا عرف در مناسبات عرفیه و در محاورات خودش، از لسان ادله تعمیم و یا تخصیص را بفهمد، که این تعمیم و تخصیص - که از مناسبات حکم و موضوع فهمیده می شود - متبع است. دلیل حجیت این مناسبات، ارتکاز ذهن عرفی است که باعث این ظهور می شود و این ظهور هم حجیت دارد. [صدر، ج ۲، ۱۵۱]

پس فهم عرفی از الفاظ - که در لسان ادله آمده است - و مرتکبات عرفیه، در تعیین موضوع مؤثر است، و در حقیقت مرجع تشخیص موضوع، فهم عرفی و مرتکبات عرفیه، خواهد بود. همچنین، پرواضح است که مراد از فهم عرفی و احراز مرتکبات عرفیه، عرف زمان صدور ادله خواهد بود، نه عرف زمان رجوع مجتهد.

اما اینکه، این فهم عرفی زمان صدور روایت به چه صورت احراز می شود، یا اگر فهم عرفی عام یا عرف خاص در سعه و ضیق مفهوم مختلف شوند، مرجع کدام است؟ مسائلی است که در بحث «عرف» باید بدان پرداخت.

۶. نحوه اخذ موضوع

مسئله دیگری که درباره موضوع مطرح است، نحوه اخذ موضوع در ادله و نحوه ارتباط حکم با موضوع است. برای مثال، گاهی عنوان مأخوذ در لسان ادله، به نحوی است که در موضوع اخذ می شود. به عبارت واضحتر، موضوع مقید به این عنوان است - ثبوتاً و نفیاً - و گاهی عنوان مشیر است و گاهی نیز به عنوان حکم. اگرچه در لسان ادله روی ذات موضوع رفته، اما ذات در حکم مداخلی ندارد و عنوان، در حقیقت موضوع حکم است.

مثلاً در لسان دلیل گفته شده است: «لباس بلند پوشیدن حرام است». و ما با توجه به روایات دیگری می فهمیم که تشبه به کفار حرام است. و چون فرضاً کفار در آن زمان بدین صورت لباس می پوشیدند، از این رو حکم به حرمت شده است. و گاهی حکم یا شرط و قیود موضوع - که بالطبع در حکم هم مؤثر خواهند بود، - عناوینی هستند که در یک زمان یک نحو مصادیق دارند و در زمان دیگر مصادیق دیگر، اگرچه در مفهوم

نمی باشد، و اگر از قسم دوم باشد، نیاز به تقلید است. [حکیم، مستمسک، ج ۱، ۱۰۵]

و از مرحوم شیخ انصاری نقل می کنند که ایشان تقلید در موضوعات مستتبه را واجب و از شئون فقیه می دانند.

۵. مناسبات حکم و موضوع

مسئله دوم در موضوعات، این است که اگر موضوع از مخترعات شارع بود، بالطبع نسبت به فهم موضوعات و اخذ قیود موضوعات، می بایست به شارع مقدم رجوع کرد، و از آن مرجع اخذ نمود. از پیامبر (ص) نقل شده است که: «... خدوا عنی مناسککم» [حرعاملی، ج ۸، ۱۵۰] و «صلواکما رأیتمونی اصلی».

بنابراین، در این موارد، در کیفیت عمل و در قیود و اجزا، باید به شارع مقدس رجوع کرد.

هم واحد باشند، مثلاً «المخمس بعد المؤونة»؛ اینکه «مؤونه» لغتاً چیست هیچ فرقی نکرده است. اما مصادیق آن - با توجه به شرایط و زمان و مکان - خواه ناخواه متفاوت شده است.

از همین باب است: مروّت، شأن، تشبّه به کفار، و روایاتی که معلل هستند - بویژه در باب معاملات - به منفعت و مصلحت عقلایی، یا توصیه و جهت و قصد محلّله و عدم آن.

فرضاً، اگر حکم به عدم نفوذ بیع الدم می شد، این از باب نبودن منفعت و مصلحت عقلایی بوده است. در فرض مصلحت عقلایی، این حکم مرتفع می شود. و گاهی موضوع در یک زمان، مصادیق محدودی داشته است، اما در زمانی دیگر مصادیق بیشتری می یابد یا بالعکس. برای مثال: اگر گفتیم حرمت غنا از باب لهویت آن است، و در زمان ائمه (ع)، که مصادف با زمان بنی عباس و بنی امیه بوده، تمام مصادیق غنا حالت طرب و لهویت را داشته است. اما اگر امروز، از غنا برای اهداف دیگر استفاده صحیح شود، به صورتی که در آموزش کودکان یا در زمینه های هنری و به صورت غیر طرب و لهو و لعب، از این وسیله استفاده می شود، شاید بتوان گفت که موضوع مبدل شده است و دیگر نمی توان حکم به حرمت اینچنین موسیقی و یا غنایی کرد.

خلاصه سخن آنکه، احراز موضوع، به صورتی که آیا ذات موضوع موضوعیت دارد یا اینکه مشیر است به امر دیگری، و نیز احراز قیود، شرایط و اوصاف موضوع، که آیا این اوصاف، اوصاف مقوم موضوع هستند - به صورتی که وجوداً و عدماً موضوع تابع آنهاست یا خیر -، یا آنکه از اوصاف غالبیه و یا مصداق بارز و موارد دیگری باشد، و اینکه آیا ذکر موضوع در ادله از باب مصداق است یا تمام الموضوع همین است؟ اینها از مواردی است که تغییر زمان و مکان به عنوان دو مشخصه بارز تحول در موضوعات خارجی، می تواند باعث تغییر حکم بشود؛ یعنی در حقیقت، موضوع حکم شرعی را تغییر نمی دهد بلکه باعث می شود مصداقی از مصادیق موضوع به خاطر تغییر ماهیت این مصداق از موضوع خارج شود و دیگر این فرض مصداق آن موضوع نباشد.

البته می توان تصور کرد که فقهی در رابطه با استظهار از ادله، امری را به عنوان تمام الموضوع فهمیده است، اما در جریان اجرا و یا در برخورد با مجموعه ادله به این نتیجه رسیده است که مثلاً استظهارش صحیح نبوده است، پس می توان تسلط فقیه بر منابع و ذوق فقهی او در فهم ظهورات عرفی از یک سو، و از طرف دیگر توجه و دقت نسبت به مصادیق خارجی و موضوعات جدید - که به عنوان موضوعات مستحدثه مطرح است - باعث شود فقیه، هم در فهم حکم و هم در تطبیق حکم

کلی بر موضوعات واقعی خودشان به نتایج دقیقتر و با ثبات تری برسند.

منابع:

۱. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعة، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی
۳. حکیم، محسن، مستمسک العروة الوثقی
۴. خوئی، سید ابوالقاسم، حاشیه عروة الوثقی
۵. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول
۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، کتابفروشی اسلامیة *
- لاجوردی، سید عباس، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، زمستان ۱۳۷۴

ادامه از صفحه ۴۱

۸. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجود التأویل، دارالکتاب العربی، بیروت
۹. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، حضان، تصحیح علی اکبر غفاری، جماعة المدرّسین فی حوزه العلمیة، قم
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، جماعة المدرّسین فی حوزه العلمیة فی قم المقدّسة
۱۱. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، شرکت المعارف الاسلامیة، ۱۳۷۹ ق/ ۱۳۳۹ ش، قم
۱۲. طبرسی، ابی الفضل علی بن رضی الدین، مشکوة الانوار
۱۳. فخر رازی، تفسیر الکبیر
۱۴. قرطبی انصاری، ابی عبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، دارالکتب العربی للطباعة و النشر
۱۵. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران
۱۶. همو، الفروع من الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة تهران
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الأطهار، مؤسسه الوفاء، بیروت